

## فصل ششم

### توسعه نیافته‌گی و وابستگی اقتصادی

بحث درباره چگونگی تکامل اقتصادی کشورهای جهان سوم، به یکی از عمده‌ترین مسائل اجتماعی عصر ما تبدیل شده است. به همین منظور کتابها و مقالات بسیاری درباره توسعه نیافته‌گی و تکامل اقتصادی کشورها در حال توسعه توسط نویسندگان و نظریه پردازان بزرگ غرب انتشار یافته است.<sup>۱</sup>

مضمون مشترک مورد بحث در این کتابها، تشریح فرایند توسعه نیافته‌گی برحسب وابستگی اقتصادی و اجتماعی کشورهای توسعه نیافته است.

هواداران نظریه توسعه نیافته‌گی\* می‌گویند، توسعه نیافته‌گی جهان سوم را براساس نحوه جذب مستعمرات و نیمه مستعمرات در اقتصاد جهانی به وسیله قدرت‌های پیشرو سرمایه‌داری توضیح دهند. از نظریه‌هایی نظیر "سرمایه‌داری وابسته" و "وابستگی اقتصادی" که مترادف اصطلاحاتی نظیر "توسعه نیافته‌گی" و "عقب ماندگی" است برای تبیین این مطلب کمک گرفته می‌شود.

دانشمندان قرن نوزدهم فرایند کم و بیش مستقیم و غیرقابل اجتنابی را برای گسترش روابط سرمایه‌داری در نظر می‌گرفتند. و چنین

\* Underdevelopment Theory

استدلال می‌کردند که با نفوذ مناسبات سرمایه‌داری در مناطق عقب‌مانده، و از میان رفتن طریقه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری و جایگزین شدن آنها با روابط تولیدی اجتماعی سرمایه‌داری، این مناطق در مسیر تکامل اقتصادی قرار گرفته، و فرایند انباشت سرمایه‌داری و تکامل اقتصادی در این کشورها کم‌وبیش مشابه سرزمین‌های اولیه سرمایه‌داری خواهد بود. اکنون بسیاری از نویسندگان استدلال می‌کنند که تکامل تاریخی پس از قرن نوزدهم دیگر برای تحقق چنین نوع تکاملی در کشورهای جهان سوم محلی باقی نگذاشته است. زیرا در جهان سوم تکامل سرمایه‌داری عمدتاً "از طریق گسترش تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی صورت گرفته است، و در نتیجه تکامل اقتصادی واقعی سرمایه‌داری به‌وجود نیامده است، علاوه بر آن این رشد ناقص موانعی نیز در راه گسترش روابط سرمایه‌داری به‌وجود آورده است. به عبارت ساده‌تر گسترش سرمایه‌داری به‌ترتیبی که بدان اشاره شد، نه تنها نتوانسته است شیوه‌های کهنه تولیدی را از میان بردارد، بلکه برعکس یا آنها را تقویت کرده، و یا شیوه‌های دیگر تولیدی را که متفاوت از سرمایه‌داری است جانشین آنها ساخته است.

طبق نظریه توسعه‌نیافته‌گی سرمایه‌داری حتی نمی‌تواند تکامل سرمایه‌داری را در جهان تضمین کند. فرانک می‌نویسد توسعه اقتصادی و توسعه‌نیافته‌گی دو طرف یک سکه را تشکیل می‌دهند. هر دو نتیجه ضروری و تظاهر تضادهای درونی نظام سرمایه‌داری جهانی هستند. او می‌گوید توسعه سرمایه‌داری یک توسعه اقتصادی واقعی نیست.

هواداران نظریه توسعه‌نیافته‌گی از این فرضیه که سرمایه‌داری لزوماً "توسعه‌نیافته‌گی را در بخش بزرگی از جهان گسترش داده و دائمی می‌سازد، بدین سمت گرایش پیدا می‌کنند، که پیدایش توسعه‌نیافته‌گی نه تنها ذاتی گسترش تقسیم بین‌المللی کار از طریق گسترش سرمایه‌داری

است، بلکه هم‌چنین "تکامل توسعه‌نیافته‌گی" شرط جدائی‌ناپذیر خود تکامل سرمایه‌داری است.

آنها استدلال می‌کنند همان مکانیزمی که توسعه‌نیافته‌گی را در کشورهای عقب‌مانده سبب شده است، شرط لازم انباشت سرمایه در کشورهای متروپل است. تکامل سرمایه‌داری در کشورهای متروپل (مرکز) نمی‌تواند بدون تکامل توسعه‌نیافته‌گی در کشورهای عقب‌مانده (پیرامون) صورت گیرد. انتقال ارزش اضافی از پیرامون به مرکز معرف تکامل یکی و توسعه نیافته‌گی دیگری است.

"وابستگی اقتصادی" معرف وضع اقتصادی و اجتماعی کشورهای از جهان سوم است، که با وجود برخورداری از استقلال سیاسی زیر سلطه کشورهای امپریالیستی قرار داشته، و اقتصاد آنها عمدتاً "برای تولید ارزش اضافی برای کشورهای متروپل عمل می‌کند. ساخت اقتصادی این کشورها به اقتصاد کشورهای امپریالیستی چنان گره خورده است، که به هیچ صورتی امکان رشد مستقل روابط سرمایه‌داری در این کشورها وجود ندارد. و "سرمایه‌داری وابسته" به‌عنوان کارگزار و عامل سرمایه بین‌المللی مانع پیدایش و قوام سرمایه‌داری ملی می‌گردد.

در نتیجه وابستگی اقتصادی ساخت تولید و مصرف اجتماعی در کشورهای جهان سوم بر هم می‌خورد، زیرا این کشورها چیزی را تولید می‌کنند که هرگز به مصرف نمی‌رسانند، و کالاهائی را به مصرف می‌رسانند که خود تولید نمی‌کنند. و اگر نتوانند صادرات خود را به‌طور کامل و به‌مقدار کافی به فروش رسانند، قادر به خرید ماشین‌آلات و تجهیزات از کشورهای پیشرفته نخواهند بود.

از میان هواداران مشهور نظریه توسعه‌نیافته‌گی و وابستگی اقتصادی

حال توسعه نموده بدین نتیجه می‌رسد، که سرمایه‌گذاری خالص خارجی در این کشورها از ۵ درصد کل تشکیل سرمایه ثابت داخلی در آنها تجاوز نمی‌کند<sup>۱۶</sup>.

بدیهی است در صورتی که سرمایه‌های خارجی در امور تولیدی و عمرانی به‌کار افتد، و صرف خرید تجهیزات فنی شود، می‌تواند تاثیر زیادی در پیشرفت اقتصادی دنیای سوم داشته باشد. ولی معمولاً کمک‌ها و وام‌های خارجی توسط قشرهای بوروکراتیک در این کشورها حیف و میل شده و کمتر به‌مصرف واقعی خود می‌رسد.

بیشتر کشورهای در حال توسعه پیشرفت اقتصادی خود را بدون کمک از خارج و با دست خالی شروع کردند. و به‌همان علت رشد واقعی اقتصادی در بیشتر این کشورها از نیمه دوم سال‌های دهه ۱۹۶۰ و به ویژه در سال‌های اخیر شروع شده است.

در بعضی از کشورهای دیکتاتوری در حال توسعه که انباشت سرمایه بعلت دسترسی به درآمدهای کلان بطور عمده از راه فروش مواد خام - با شتاب انجام گرفته، عدم تمکین باوضاع و احوال تازه و خوداری از پذیرش قوانین نو، از آنجمله حل کم‌وبیش دموکراتیک مسائل اجتماعی، عدم اعتماد به نظم نو و بحران سرعت جای ماه عسل کوتاه مدت را می‌گیرد. سرمایه‌ها از کشور پابفرار می‌گذارند، نیروی کار که زیر فشار بوروکراسی سنگین و نظام پلیسی قادر به بیان خود نیست و انگیزه مادی کافی ندارد، از کار کردن طفره می‌رود، اداره بخردانه صنایع که لازمه مدیریت صنایع نو است نمی‌تواند پا بگیرد. و در نتیجه خواب‌های طلائی بکابوس بدل می‌شود.

در چنین شرایطی انباشت اولیه با شتاب صورت خواهد گرفت، اما همینکه بخش سرمایه‌داری تولید بویژه با گسترش صنایع به‌بخش مسلط اقتصادی تبدیل شد، و انباشت سرمایه‌داری یعنی انباشت از راه استثمار کار مزدوری جای انباشت اولیه را گرفت، نهادهای این نوع نظامات اجتماعی که با روابط تولیدی تازه هم‌آهنگی ندارد، موجب وقفه و رکود در سیر انباشت

می‌توان از آندره فرانک\*، جفری کی\*\*، سمیرامین\*\*\*، پل سوئیزی، پل باران، باب ساتکلیف\*\*\*\* نام برد که در پائین‌درباره نظریات بعضی از آنها توضیحاتی داده خواهد شد.

فرانک معتقد است که جهان توسعه‌نیافته را دیگر نمی‌توان یک جامعه "سنتی" نامید، زیرا روابط سرمایه‌داری "بطور مؤثر و کامل در دور-افتاده‌ترین مناطق عالم نفوذ کرده است". از همین رو همه نهادها و روابط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جهان امروز محصول توسعه نظام سرمایه‌داری است<sup>۱</sup>. او می‌نویسد: "توسعه‌نیافته‌گی نه نتیجه بقاء نهادهای کهنه و کمبود سرمایه در مناطق عقب‌مانده از قافله تمدن، که نتیجه همان فرایندی است که توسعه اقتصادی، یعنی توسعه خودسرمایه‌داری را به وجود آورده است"<sup>۲</sup>. "... تکامل و توسعه‌نیافته‌گی هر دو محصول ساخت اقتصادی و فرایند یک سرمایه‌داری واحد، اما متضادی هستند. به‌همین مناسبت آنها را نباید به‌منزله محصول ساخت‌ها یا نظامات متفاوت اقتصادی در نظر گرفت. فرایند تاریخی گسترش و تکامل سرمایه‌داری در جهان، به‌طور هم‌زمان هم تکامل اقتصادی و هم ساخت توسعه‌نیافته‌گی را خلق کرده و به‌خلق آن ادامه می‌دهد"<sup>۳</sup>.

نفوذ اقتصادی امپریالیسم، اقتصاد کشورهای توسعه‌نیافته را به اقتصاد کشورهای پیشرفته وابسته می‌سازد، و نتیجه آن پیدایش کشورهای اقماری\*\*\*\* بدور کشورهای مرکزی است. کشورهای مرکزی با استثمار اقمار توسعه نیافته خود را غنی ساخته و موجب رکود مزمن و فقر دائمی آن کشورها می‌گردند.

فرانک استدلال می‌کند، این نوع تکامل نه تنها پایه روابط

\* Andre. G. Frunk

\*\* Geoffry Kay

\*\*\* Samir Amin

\*\*\*\* Bob Sutcliffe

\*\*\*\*\* Satelite

رفته رفته سراسر کره زمین را به صورت یک واحد ارگانیک تجاری یا سرمایه داری تجاری در بر گرفت. با پیدایش چنین نظامی رشته‌های کاملی از روابط اقماری متروپل به وجود آمد، که از طریق تملک ارزش اضافی به یکدیگر متقابلاً وابسته شدند.

فرانک پیدایش توسعه نیافته‌گی را به طور عمده بر حسب انتقال مازاد از پیرامون به مرکز، و وابستگی صادراتی پیرامون به مرکز در تقسیم کار بین‌المللی توضیح می‌دهد. و استدلال می‌کند: "توسعه نیافته‌گی نتیجه استعمار سرزمین‌های مستعمراتی، و ساخت طبقاتی که بر پایه استعمار اضافی بنیاد شده است صورت می‌گیرد. تکامل در جایی رخ می‌دهد که ساخت توسعه نیافته‌گی، به علت عدم امکان پیدایش آن مستقر نشده است."<sup>۷</sup>

فرانک که دارای مطالعات عمیقی درباره آمریکای لاتین به ویژه برزیل است، بدین نتیجه می‌رسد که علت توسعه نیافته‌گی کنونی آمریکای لاتین، شرکت طولانی آن قاره در فرایند تکامل سرمایه داری جهانی است. او در پاسخ این سؤال که آیا تکامل صنعتی برزیل این کشور را، از دور تکامل اقماری<sup>۸</sup> خارج می‌سازد پاسخ منفی می‌دهد و می‌نویسد: گسترش اقتصاد جهانی از قرن شانزدهم برزیل را ابتدا به انبار صادرات و سپس به زائده اقتصادی امپریالیسم بدل ساخته است. قاره آمریکای لاتین اگر چه در حال پیشرفت است ولی این پیشرفت جنبه تکامل اقماری داشته، تکاملی که نه خودزا و نه پادار است، بلکه دارای خصلت وابستگی است. و به عنوان مثال می‌نویسد که تکامل صنعتی سائوپولو نه تنها موجب ثروتمند شدن ایالات دیگر برزیل نگشته است، بلکه برعکس آنها را به مستعمرات های داخلی مبدل ساخته و بدین سان عقب ماندگی آنها را تثبیت کرده

\* Satellite development

است.

فرانک می نویسد: گسترش سرمایه‌داری از راه تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی، آنطور که دانشمندان قرن نوزدهم پیش‌بینی می‌کردند، بطور خودبه‌خودی موجب تکامل اقتصاد سرمایه‌داری نخواهد شد. او با اشاره به‌نااستواری "دیوارهای چین" در برابر هجوم کالاهای خارجی خاطر نشان می‌سازد که برعکس ممکن است ورود سرمایه و کالای خارجی "دیوارهایی" در برابر توسعه اقتصادی به‌وجود آورد. و مدعی است که در کشورهای توسعه‌نیافته منافع بورژوازی ملی (تجار، معدن‌داران، صاحبان صنایع) نه در جهت گسترش مستقل روابط سرمایه‌داری، که در جهت حفظ نظام طبقاتی موجود است.

خلاصه آنکه فرانک به‌ما می‌گوید: سرمایه‌داری در بعضی از مناطق جهان به‌حساب سرزمین‌های دیگر موجب ترقی و توسعه و به‌همان نسبت در مناطق دیگر موجب توسعه‌نیافته‌گی گردیده است. او که بورژوازی‌کشورهای جهان سوم را زائده اقتصادی امپریالیسم بحساب می‌آورد، معتقد است تحت رهبری بورژوازی امکان درهم شکستن سلطه اقتصادی امپریالیسم و تکامل مستقل برای کشورهای جهان سوم وجود ندارد. فرانک می‌نویسد: کشوری که یک بار زیر چتر اقتصاد امپریالیستی قرار گرفت، دیگر نمی‌تواند آزادی خود را که کسب آن به‌معجزه شباهت دارد به‌دست آورد. زیرا هر اندازه دوره آمیزش اقتصاد کشورهای در حال توسعه با امپریالیسم طولانی‌تر باشد به‌همان نسبت امکان رهایی آن کشور، از چنگال اقتصادی و سیاسی کشور حاکم کمتر خواهد بود. او می‌گوید اگر کشورهای نظیر آمریکا و یا ژاپن توانستند در راه تکامل سرمایه‌داری مستقل گام گذارند، علت آن را باید در طریقه انقلابی جدائی این کشورها از کشورهای مادر سرمایه‌داری و یا در سوابق تاریخی آنها جستجو کرد. مثلاً "کشوری نظیر ژاپن هیچگاه از اقمار کشورهای سرمایه‌داری نبوده است.

سمیرامین استدلال می‌کند، چون تکامل سرمایه‌داری در کشورهای جهان سوم متناسب نیازمندی‌های بازار خارجی و انباشت سرمایه در کشورهای متروپل است، بنابراین نمی‌تواند به شکوفائی اقتصاد ملی کشورهای عقب‌مانده خدمت کند.<sup>۸</sup>

امین مانند بسیاری از اقتصاددان‌های رادیکال، جهان‌سرمایه‌داری را به دو بخش تقسیم می‌کند و آنها را کشورهای مرکز\* و پیرامون\*\* می‌نامد. او می‌گوید اقتصاد کشورهای خود مرکزی (اتوسنتریک)\*\*\*، برای تأمین و حفظ منابع خود، یک تخصص بین‌المللی نابرابر یک مبادله نابرابر بر اقتصاد کشورهای پیرامون تحمیل می‌کند. به طوری که کشورهای پیرامون هرگز نخواهند توانست به سطح کشورهای مرکزی برسند.

اقتصاد خود مرکزی از نظر امین اقتصادی است که در آن انباشت سرمایه بدون کمک از خارج صورت می‌گیرد، و خصوصیات چنین نظام تولیدی بدون در نظر گرفتن روابط خارجی آن قابل شناسائی است. امین لازمه ادامه انباشت را در کشورهای اتوسنتریک در افزایش واقعی مرزها برای غلبه بر تضادهای تولید سرمایه‌داری - یعنی تضاد بین قدرت تولیدی و قدرت مصرفی - می‌بیند.<sup>۹</sup> در حالی که انباشت سرمایه در کشورهای پیرامون وابسته به بازار خارجی بوده، و خصوصیات اصلی روابط اجتماعی این کشورها را بدون در نظر گرفتن وابستگی آنها به بازار خارجی نمی‌توان فهمید. کشورهای مرکز با تحمیل تخصص نابرابر بر کشورهای پیرامون آنها را به وسیله‌ای برای عرضه کار ارزان و تأمین مواد خام و مواد غذایی خود تبدیل کرده‌اند.

امین عامل حرکت سرمایه را از کشورهای مرکز به پیرامون نهدر کمبود بازار سرمایه که در پائین بودن سطح دستمزدها در کشورهای پیرامون می‌داند. از این مطلب چنین نتیجه می‌گیرد که عامل اصلی

\* Centre

\*\* Periphery

\*\*\* Autocentric



جذب کشورهای پیرامون در نظام سرمایه‌داری جهانی در نرخ پائین دستمزدها در این کشورها قرار دارد. به نظر امین رفتار تفاضلی دستمزدها واقعی در مرکز و پیرامون، مکانیزم مبادله نابرابر را تشکیل می‌دهد. او مانند سایر هواداران نظریه مبادله نابرابر استدلال می‌کند، که نرخ متوسط سود بین‌المللی به سمت پائین گرایش دارد، در حالی که در مورد مزدها چنین گرایشی وجود ندارد.

گوهر اصلی بحث امین که از امانوئل اقتباس کرده، بر مقایسه دو صنعت در دو کشور مختلف قرار دارد که هر دو مقدار برابری سرمایه ثابت در اختیار داشته و ارزشهای برابری را تولید می‌کنند، ولی مزدهای نابرابری را می‌پردازند. امین چنین نتیجه می‌گیرد که در صورت برابری نرخ سود بین دو صنعت، ثابت ماندن عوامل دیگر، بهای تولید در کشورهایی که دستمزدها در سطح پائین‌تری است از بهای تولید در کشورهایی که سطح دستمزدها در آنها بالا است بیشتر خواهد بود. و در نتیجه مقداری ارزش از کشورهای دارای سطح مزد پائین به کشورهای دارای سطح مزد بالا منتقل خواهد شد. و این اساس مبادله نابرابر بین کشورهای مختلف را تشکیل می‌دهد.

امین استدلال می‌کند کشورهای پیرامون قادر به آزاد کردن خود از زنجیر مبادله نابرابر نیستند. آنها فقط می‌توانند با مزدهای پائین با کشورهای مرکز رقابت کنند، زیرا اگرچه نرخ سود در این کشورها به مراتب بیش از کشورهای پیشرفته است ولی به علت محدودیت بازار\*\* امکان سرمایه‌گذاری در آنها موجود نیست.

امین اگرچه در روند تحلیل مبادله نابرابر از روش امانوئل پیروی می‌کند، ولی به همان نتایج سیاسی نمی‌رسد. او این اندیشه را که نظام جهانی را باید برحسب استثمار ملت‌های پرولتاریائی به وسیله

\* Differential behaviour

\* Outlet

ملت‌های بورژوازی طبقه‌بندی کرد رد می‌کند. و معتقد است که مبارزه طبقاتی نه در محدوده ملی که در سطح جهانی صورت می‌گیرد.<sup>۱۰</sup> بنظر امین بخش عمده بورژوازی در مرکز و بخش عمده پرولتاریا، در پیرامون مقیم است، او دهقانان را نیز در واقع جزء پرولتاریا بحساب می‌آورد.<sup>۱۱</sup> امین می‌نویسد: عدم امکان رشد خودمرکزی در پیرامون نه تنها موجب رشد گرایش‌های جامعه‌گرائی در این کشورها شده است، بلکه هسته اصلی نیروهای جامعه‌گرائی را از مرکز به پیرامون منتقل کرده است.<sup>۱۲</sup>

جفری کی دوست‌نزدیک فرانک، علت توسعه نیافتگی اقتصاد کشورهای جهان سوم و حتی عامل پس‌گرائی آنها را در استثمار ناقص این کشورها توسط سرمایه‌های امپریالیستی می‌داند. او معتقد است سرمایه‌داری نه تنها کشورهای توسعه نیافته را استثمار کرده است، و البته این خود موجب عقب‌ماندگی آن کشورها شده است، بلکه این استثمار به طور ناکافی و ناقص صورت گرفته است.

او برای یافتن علت عقب‌ماندگی از قانون ارزش کمک می‌گیرد، زیرا بنظر او این قانون تنها وسیله رضایت‌بخش برای شناخت توسعه نیافتگی عمومی، که سرمایه‌داری خالق آن است، ارائه می‌دهد. و معتقد است ابتدا از طریق عمل سرمایه تجاری و سپس از طریق عمل سرمایه صنعتی، شرایطی در کشورهای دنیای سوم به وجود آمده است، که مطلقاً برای تکامل سرمایه‌داری نامناسب است.

کی استدلال می‌کند، سرمایه تجاری دو اثر هلاکت‌بار بر اقتصاد کشورهای جهان سوم باقی گذاشته است، یکی آنکه: تکامل عمومی مستقل اقتصادی این کشورها را خفه کرده است، دیگر آنکه سازمان اقتصادی آنها را برای تأمین نیازها و منافع اقتصادی خارجی شکل داده است.<sup>۱۳</sup>

بنظر کی، سرمایه‌های تجاری به‌عنوان عامل سرمایه صنعتی توسعه نیافتگی را شکل می‌دهد. این سرمایه‌ها مواد خام کشورهای توسعه نیافته

را به قیمت‌های نازل از تولیدکننده غیرسرمایه‌دار خریداری کرده و به سرمایه‌های صنعتی در کشورهای پیشرفته می‌فروشد. این مواد در کشورهای صنعتی به کالا تبدیل شده، و دوباره بخشی از آن به وسیله سرمایه تجاری در کشورهای توسعه‌نیافته با قیمتی گزاف به فروش می‌رسد. در این دور تجاری چهار عمل مبادله انجام می‌گیرد. دو عمل خرید و دو عمل فروش.

$$M - C - M' - C' - M''$$

پول - کالا - پول - کالا - پول

در دور اول سرمایه تجاری مواد خام را پائین‌تر از ارزش واقعی آن از کشورهای توسعه‌نیافته خریدده و بالاتر از ارزش آن به کشورهای پیشرفته می‌فروشد، و بدین ترتیب سودی که حقا " به تولیدکننده نخستین تعلق دارد، به جیب تاجر می‌رود. در دور دوم سود سرمایه تجاری از سود سرمایه مولد، که کالای تولیدی را برای عرضه به کشورهای دیگر بدو فروخته می‌شود، کسر می‌شود. علاوه بر آن سرمایه تجاری از اضافه‌قیمتی که بر خریداران کشورهای توسعه نیافته تحمیل می‌کند، استفاده می‌برد. بدین‌قرار سرمایه تجاری دارای دو منبع سود است. ارزش‌اضافی سرمایه‌مولد در کشورهای پیشرفته و محصول اضافی تولیدکنندگان در جهان توسعه نیافته.

اما سرمایه تجاری از اوایل قرن بیستم به علت ناتوانی در به‌کار گرفتن سرمایه‌مولد با بحران مواجه می‌شود، و در نتیجه در سال‌های بین جنگ اول و دوم جهانی جای خود را به سرمایه صنعتی می‌دهد<sup>۱۴</sup>.

جنبه مشخصه انتقال از مرحله سرمایه تجاری به سرمایه صنعتی در کشورهای توسعه نیافته که به‌طور عمده در سال‌های دهه ۱۹۳۰ صورت گرفت، استقرار تولید صنعتی در این کشورها است. اما به‌نظر کی این مرحله تازه به‌هیچ‌وجه به‌معنی تغییر کامل ساخت اقتصادی جهان سوم نیست. زیرا اقتصاد کشورهای جهان سوم کافی‌السابق، در گرو صدور

کالاهای اولیه بوده، تولید غیر سرمایه‌داری در این کشورها هم‌چنان به‌عمر خود ادامه داده، و سرمایه تجاری به‌صورتی شبه مستقل باقی می‌ماند. کی اضافه می‌کند:

"آغاز سرمایه‌داری صنعتی معرف یک لحظه قطعی در تاریخ توسعه نیافتگی نیست"، "امروز کاملاً" اشتباه خواهد بود اگر کشورهای جهان سوم را صرفاً "مراکز تولید مواد خام، تولیدکنندگان و صادرکنندگان کالاهای اولیه برای کشورهای امپریالیستی بدانیم، زیرا تولید صنعتی از لحاظ مفهوم مادی و اجتماعی یکی از جنبه‌های اساسی اقتصاد این کشورها را تشکیل می‌دهد." ۱۵

اما بنظر کی فرایند صنعتی شدن جهان توسعه نیافته، چه از نظر محتوای تاریخی، و چه از نظر ساخت آن با کشورهای پیشرفته به کلی متمایز است. او می‌نویسد: صنعتی شدن کشورهای جهان سوم، از این لحاظ که فقط شامل رشته‌های معینی برای صدور کالا می‌گردد، و هم چنین بدین مناسبت که به‌علت بالا بودن ترکیب ارگانیک سرمایه، فقط برای عده محدودی ایجاد کار می‌کند، ناقص است. این نوع صنعتی شدن متناسب با نیازهای اقتصادی کشورهای توسعه نیافته نبوده، و تحمیلی است توسط سرمایه‌های خارجی بر آن کشورها، و به‌همین مناسبت طبق نیازهای سرمایه خارجی صورت می‌گیرد. علیرغم رشد صنعت در کشور-های جهان سوم، گروه‌های فزاینده‌ای از مردم در فقر مطلق به‌سرمی‌برند. ۱۶

کی می‌نویسد: در سال‌های اخیر عواقب دوگانه سرمایه تجاری - یعنی خفه‌ساختن تکامل مستقل اقتصادی، و تبدیل اقتصاد کشورهای توسعه نیافته به‌تأمین‌کننده نیازهای سرمایه خارجی - جمعی از اقتصاددان‌های رادیکال را به‌وابسته بودن اقتصاد این کشورها به سرمایه امپریالیستی معتقد کرده

است. کی استدلال می‌کند چنین مفهومی از سرشت واقعی توسعه‌نیافته‌گی نادرست است، زیرا این مفهوم به‌قانون ارزش در تحلیل رابطه‌بین کشورهای عقب‌مانده و پیشرفته توجه نداشته و ترکیبی است از نظریه اقتصاد رسمی و عبارت‌پردازی‌های انقلابی، او اضافه می‌کند:

"اگر توسعه‌نیافته‌گی نتیجه وابستگی، یعنی تبعیت اقتصاد یک کشور از کشور دیگر بود، پس باید کانادا که نیمی از صنایع کارخانه‌های آن در دست شرکت‌های آمریکائی، و کشاورزی آن وابسته به‌بازار جهانی است، که بر آن کنترلی ندارد... و بعضی دیگر از کشورهای اروپائی که زیرسلطه شرکت‌های آمریکائی هستند، توسعه نیافته به‌حساب می‌آمدند"

اما برخلاف آنچه که ظاهراً "بنظر می‌رسد و علیرغم انتقادی که کی از نظریه "وابستگی اقتصادی" دارد، گوهر نظریه او درباره‌آثار سرمایه خارجی در کشورهای جهان سوم تفاوت چندانی با نظریه فرانک ندارد.

فرانک و کی هر دو این نظریه اقتصاددان‌های قرن نوزدهم را که سرمایه با از بین بردن همه طریقه‌های تولیدی غیر سرمایه‌داری در مستعمرات، دنیائی را "طبق تصور خود" به‌وجود می‌آورد، یعنی یک دنیای توسعه یافته رد می‌کنند. و در این نکته اتفاق نظر دارند که صدور سرمایه از کشورهای امپریالیستی به‌کشورهای جهان سوم، به‌صورت سرمایه تجاری و صنعتی روابط اقتصادی این کشورها را صرفاً "به‌سود و در جهت منافع سرمایه‌های خارجی تغییر می‌دهد. تغییر در نظام اجتماعی کشور-های جهان سوم نه در جهت تأمین رشد مستقل اقتصادی آنها که موجب توسعه‌نیافته‌گی و فقر عمومی مردم آن کشورها می‌گردد. البته فرانک و کی با استدلال متفاوتی بدین نتیجه می‌رسند. فرانک معتقد است که سرمایه در کشورهای جهان سوم اشکال کهنه سیاسی و اقتصادی را از طریق

ارتباط ها و یکرشته اتحادهایی با عناصر نیرومند در نظامات ماقبل سرمایه‌داری تقویت می‌کند. در حالی که کی معتقد است، سرمایه‌داری شکل وجودی سرمایه صنعتی در این کشورها است، و عمل سرمایه در دنیای سوم مشابه عمل آن در نظامات ماقبل سرمایه‌داری است.

بی‌شک نظریه توسعه نیافتگی نقش مهمی را در شناساندن نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های نظام سرمایه‌داری در کشورهای جهان سوم به‌عهده داشته‌است. این نظریه با قرارداد سرمایه‌داری در برابر تکامل اجتماعی، فصل تازه‌ای را در انتقاد از سرمایه می‌گشاید. اما این نظریه به علت عدم شناخت حرکت واقعی فرایند سرمایه از درک تحولات جهانی به‌ویژه تحولات دنیای-سوم به‌کلی ناتوان مانده است.

هواداران نظریه توسعه نیافتگی در انتظارند که سرمایه‌داری مشکلات اقتصادی و اجتماعی کشورهای در حال توسعه را حل کند، و چون این نظام اجتماعی در انجام چنین امری توانا نیست، و در مسیر تکامل ناموزون خود، مشکلات بزرگی از آنجمله نابرابری اجتماعی به‌وجود می‌آورد، از همین رو آنها به‌محتوای مأموریت تاریخی سرمایه که ایجاد شرایط دگرگون‌زای اقتصادی و اجتماعی و آماده ساختن محیط برای تحولات بعدی است توجهی ندارند.

مشکلات مسائلی که سرمایه در روند حرکت خود ایجاد می‌کند، مانند جدائی تولیدکننده از وسائل تولید، حرکت و گردش نیروی کار در سطح ملی، هجوم روستائیان به شهرها، تشدید تضاد بین شهر و ده، توزیع نابرابر درآمدها، انباشت عظیم سرمایه در دست‌های محدود، کمیابی کالاها و مواد مورد مصرف همگانی، عدم تعادل اجتماعی و قس-علیهذا، نمایشگر ایجاد حرکت در جامعه ایستای ماقبل سرمایه‌داری است، و مقدمه تحولات طوفانزا است. بنابراین با اینکه پیدایش چنین نمود-های اجتماعی موجب فقر و خانه‌خوابی قشرهای وسیعی از مردم می‌گردد،

و دشواری‌های فراوان اجتماعی به‌وجود می‌آورد. ولی زمینه را برای  
تکان‌های دوران‌ساز اجتماعی فراهم می‌سازد.

ان فیلیپس<sup>۱۷</sup> نظریه‌پرداز جوان انگلیسی بدرستی می‌نویسد:  
جامعه‌گرایی نظریه توسعه‌نیافته‌گی چیزی جز وهم‌گرایی نیست. در این  
نظریه فرضیه‌های نخستین علمی که سقوط سرمایه‌داری را ناشی از تضاد-  
های داخلی، انباشت سرمایه‌داری می‌دانست، جای خود را به فرضیه  
انتزاعی و شاید اخلاقی تضاد بین سرمایه‌داری بطور کلی و نیازهای  
انسانی داده است.

نظریه توسعه‌نیافته‌گی قادر به شناخت تکامل خود ستیز سرمایه-  
داری و خصوصیات مراحل مختلف تکاملی آن نیست. مثلاً "فرایند  
انباشت سرمایه‌داری در دوره‌های مختلف اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد،  
و ممکن است شرایطی که در یک مرحله برای انباشت سرمایه سودمند  
باشد، در مرحله دیگر مشکلاتی در راه آن ایجاد نماید.

سرمایه‌داری کشورهای جهان سوم به‌مثابه یک رابطه وارداتی پویا  
خود را آغاز کرده است. به‌همین مناسبت آثار و عواقب این رابطه  
خارجی بیگانه بر مناسباتی که هنوز از لحاظ ساخت درونی آماده‌پذیرش  
و پرورش آن نشده، نتایج انحرافی و هلاکت‌باری را در زندگی اقتصادی  
و اجتماعی این کشورها به‌وجود می‌آورد. بروز چنین نمودهایی، جمعی  
از نویسندگان اقتصادی را تا بدانجا می‌کشاند که آثار کلی مترقی و پویای  
نظام سرمایه‌داری را نفی کنند، و امپریالیسم را عامل همه نارسائی‌های  
اقتصادی و اجتماعی معرفی نمایند.

تکامل اقتصادی یک فرایند کیفی است که تنها مبین انباشت  
کمی ثروت نیست، بلکه معرّف بهبود باروری کار تولیدکننده مستقیم که  
بر یک ساخت طبقاتی قرار دارد، می‌باشد.

ساخت و رابطه طبقاتی تنها معیار مطمئن برای شناخت رابطه  
سرمایه‌داری و درجه تکامل آن به‌دست می‌دهد. پدیده‌های "پولی"،

"تولید کالا"، "رابطه تجاری" هرگز نمی‌تواند ما را به عمق رابطه سرمایه‌داری بکشاند. پیدایش و قوام طبقات اجتماعی تازه در کشورهای جهان سوم محرک عمده‌ای برای تقویت و گسترش این رابطه است. سرمایه‌های خارجی و بازار سرمایه‌داری جهانی یا اینکه به راه‌های مختلف در چگونگی تکامل و قوام، روابط سرمایه‌داری در کشورهای دنیای سوم نقش مهمی دارند ولی نمی‌توانند روابط طبقاتی را در این کشورها به میل و دلخواه خود شکل دهند. طبقات اجتماعی تازه زمانی که در این کشورها پا گرفت، شرایط تجدید تولید خود را به وجود خواهد آورد.

باب ساتکلیف شرایط ضروری برای صنعتی شدن مستقل را در گسترش بازار داخلی ایجاد رشته‌های گوناگون وسیع صنایع، عدم تکیه به قرضه خارجی مگر با کنترل وام‌گیرنده، و پیشرفت فنی مستقل، می‌بیند<sup>۱۸</sup>. و چون بنظر ساتکلیف تحقق شرایط چهارگانه بالا در شرایط کنونی سرمایه‌داری جهانی در کشورهای جهان سوم غیرممکن است، پس فقط در صورت وقوع جنگ بین امپریالیست‌ها ممکن است راهی برای صنعتی شدن در چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری به سوی کشورهای در حال توسعه گشوده شود<sup>۱۹</sup>.

به‌طوریکه ملاحظه می‌شود ساتکلیف نظام امپریالیستی را به منزله یک ساخت وابستگی می‌داند نظامی که به‌گفته ماکدوف با تقسیم بین‌المللی کار وابستگی را دائمی می‌سازد، و بدین وسیله ارزش‌های اضافی تولیدی در کشورهای در حال توسعه را جذب می‌کند.

این نظریات در بین علاقه‌مندان به مسائل اقتصادی بازتاب عمیقی یافته و بر آن اساس آنها چنین نتیجه می‌گیرند که "بورژوازی وابسته" به‌منزله تنها نوعی که بورژوازی در شرایط کنونی می‌تواند در کشورهای معینی از جهان سوم به وجود آید، محصول نیاز و اجبار امپریالیسم



بوده و ارتباطی به تکامل مناسبات درونی در آن کشورها ندارد. طبق این نظریه چون امپریالیسم به علت ایجاد شرایط تازه، دیگر نمی‌توانست برای حفظ سود سرمایه، تنها به بهره‌کشی از ثروت‌های طبیعی کشورهای زیر سلطه قناعت کند، پس باید در ساختمان اقتصادی و اجتماعی این کشورها تغییراتی به وجود می‌آورد. این نیاز سرمایه‌های امپریالیستی را وادار کرد که با سرمایه‌های داخلی آمیخته شده، و از راه کنترل فنی و مالی، آنها را بزائدهای که متناسب با برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و اجتماعی خود در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق است، تبدیل کند. پایه اجتماعی این سلطه امپریالیستی را قشری تشکیل می‌دهد که "بورژوازی کمپرادور" نامیده می‌شود، که برحسب وابستگی به کشورهای مختلف خارجی به قشرهای مختلفی تقسیم می‌شود. خصالت وابستگی در این رابطه جنبه ارگانیک و ذاتی دارد. این مسئله مانع این خواهد شد که سرمایه - داری کشورهای عقب مانده بتوانند از نظر عمق و وسعت آزادانه رشد و تکامل یابند. نتیجه آنکه تضاد موجود در سرمایه‌داری وابسته، تضاد حرکت خودبه‌خودی و آزاد سرمایه با خصالت وابسته بودن آن است. بطور خلاصه مفهوم این نظریه چنین است که:

- ۱- تضاد اصلی در "سرمایه‌داری وابسته" عبارت است از تضاد میان پویش خودبه‌خودی سرمایه و خصالت وابسته بودن.
- ۲- وابستگی اقتصادی خصالتی است پایدار و خودزا، با سیر زمان رشته‌های وابستگی اقتصادی محکمتر شده، به همین مناسبت امکان رشد نیروهای تولیدی مستقل از منافع امپریالیسم، هرگز در داخل کشور وابسته به وجود نخواهد آمد.
- ۳- سرمایه‌داری وابسته نتیجه تکامل روابط تولید داخلی ماقبل خود (نیمه فئودالی و نیمه استعماری) نبوده، بلکه صرفاً "یک کالای صادراتی است.
- ۴- خصالت وابستگی جزء جدائی‌ناپذیر این نظام اجتماعی است.

و در تمامی روابط و جنبه‌های آن از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین اشکال دیده می‌شود.

۵- طبقات حاکم یا باصطلاح بورژوازی وابسته در این کشورها، آلت چشم و گوش بسته‌ای در دست انحصارات خارجی است. از آنچه گفته شد چنین استنباط می‌شود که گویا، سرمایه‌داری وابسته یک شیوه تولیدی تازه است که به تجدید تولید خود می‌پردازد. تفاوت اصلی این شیوه تولیدی با سرمایه‌داری کلاسیک این است، که سرمایه‌داری کلاسیک (رقابت آزاد) برپایه حرکت درونی سرمایه‌گسترش می‌یابد، در حالی که حرکت سرمایه‌داری وابسته طبق نیازها، طرح‌ها و اجبار اقتصادی امپریالیسم انجام می‌گیرد. بنابراین خصوصیات سرمایه‌داری وابسته، بازتاب روابط منحط سرمایه‌داری امپریالیستی است.

چنین نتیجه‌گیری‌هایی هم از لحاظ تئوریک، و هم از لحاظ تجربی فاقد ارزش و اعتبار است.

اولاً "سرمایه‌داری وابسته" دارای خصوصیتی که به‌طور بنیانی جدا از مشخصات عمومی سرمایه‌داری باشد نیست. "سرمایه‌داری وابسته"، یک نظام سرمایه‌داری است. زیرا در این رابطه تولیدی محصول اضافی به‌طور عمده شکل ارزش اضافی دارد. و وابسته است زیرا بخش عمده ارزش اضافی تولید شده در داخل کشور، به‌طور مستقیم و به‌طور عمده به‌طور غیرمستقیم (به‌واسطه سرمایه‌داری داخلی) نصیب سرمایه‌دار خارجی می‌شود. به عبارت دیگر "سرمایه‌داری وابسته" بیش از آنچه که معرف رابطه درونی سرمایه باشد، معرف رابطه خارجی دو سرمایه مختلف باهم است.

هدف مستقیم تولید سرمایه‌داری وابسته، مانند هر نوع سرمایه‌داری دیگر تولید هر چه بیشتر ارزش اضافی یا سود است، و رقابت

بین سرمایه‌داران در به‌دست آوردن سود نیروی محرکه و عامل اصلی انباشت سرمایه است. در سرمایه‌داری وابسته رقابت اصلی بین سرمایه‌دار خارجی و داخلی برای ایجاد سلطه بر تولید و تصرف ارزش‌افزایی است. وابستگی اقتصادی سرمایه داخلی به خارجی از این نیاز سرچشمه می‌گیرد، که سرمایه داخلی در ابتدا به‌علت ضعف مالی، مدیریت، کادر فنی، کارگر ماهر، فقدان تکنولوژی نمی‌تواند از نیروی کار به‌طور کامل بهره‌برداری کند. و به‌همین مناسبت همکاری و سلطه سرمایه‌دار خارجی را می‌پذیرد. اما این سلطه نمی‌تواند پایدار و دائمی باشد، و مانند هر رابطه دیگری در نظام سرمایه‌داری سست و گذرا است. زیرا حتی قبل از ورود سرمایه خارجی به‌بیشتر کشورهای آسیائی و شمال افریقا، در این کشورها سرمایه، در چهارچوب نظام ماقبل سرمایه‌داری، به‌صورت سرمایه‌های تجاری وجود داشته، و سرمایه‌های امپریالیستی برای بهره‌برداری از بازار داخلی به‌سوی مشارکت با این سرمایه‌ها می‌رود. حتی اگر فرض کنیم، که در این کشورها هیچ نوع سرمایه‌ای برای مشارکت با سرمایه خارجی هنگام ورود این سرمایه‌ها وجود نداشته است، سرمایه‌داری خارجی با توزیع نابرابر درآمدها در کشور "وابسته"، ایجاد لشکر وسیعی از فن‌سالاران و دیوان‌سالاران، سرمایه‌داری بومی را به‌وجود می‌آورد.

سرمایه‌داری بومی هر قدر گسترش بیشتری می‌یابد برای ازدیاد سهم خود از ارزش‌افزایی ادعاهای خود را نسبت به سرمایه خارجی افزایش می‌دهد. جنبش ملی شدن شرکت‌های خارجی که در سال‌های اخیر در بیشتر کشورهای جهان سوم این چنان وسعت گرفته است نمایشگر این امر است.

ثانیا، بازار جهانی سرمایه بر پایه تولید بزرگ و تقسیم‌بین‌المللی کار به‌وجود آمده است. در چنین مجموعه‌ای، همه کشورها و واحدهای ملی سرمایه با رشته‌های محکمی بهم وابسته‌اند، و هیچ‌کشور

سرمایه‌داری نمی‌تواند بدون رابطه اقتصادی با سایر کشورها به‌زندگی ادامه دهد. هر قدر تولید جهانی گسترش بیشتری می‌یابد و سرمایه بین‌المللی‌تر می‌شود، پیوستگی واحدهای ملی سرمایه‌داری به‌هم عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌گردد (نمونه آن پیدایش و نمو سریع شرکت‌های چندملیتی است). اما با اینهمه، وابستگی واحدهای ملی سرمایه‌داری به‌هم امری نسبی، دوگانه و گذراست. نسبی و دوگانه است، زیرا، ازسوی هر قدر روابط سرمایه‌داری در کشوری گسترش می‌یابد، و تراکم سرمایه در آن کشور بیشتر می‌شود، به‌علت توسعه بازار داخلی و تنوع نیازها، میزان وابستگی اقتصادی آن کشور به اقتصاد ملی کشورهای دیگر بیشتر می‌گردد. ازسوی دیگر هر قدر نیروی مولده سرمایه‌داری کشوری نسبت به کشورهای دیگر بزرگتر باشد، و از تکامل فنی، تراکم سرمایه، پیوند ملی و پایگاه اجتماعی بوده‌ای محکم‌تری برخوردار گردد، میزان اتکای آن به سرمایه خارجی کمتر می‌شود.

گذرا و بی‌ثبات است، زیرا سرمایه‌ها فقط در روند رقابت مرگ و زندگی، باهم می‌توانند جایی برای خود باز کنند. سرمایه‌ها در جریان حرکت خود با گسترش نیروهای مولده و تکنیک همه عوامل متضاد را برای نفی خود به‌وجود می‌آورند. مثلاً "در باره هندوستان گفته می‌شود: بورژوازی انگلیس در ابتدا منحصرآ" برای بهره‌برداری از پنبه و سایر مواد خام هندوستان در آن سرزمین راه‌آهن درست کرد. اما زمانی که ماشین‌آلات وارد زندگی کشوری که دارای سنگ آهن و زغال سنگ است شد، دیگر نمی‌توان آن کشور را از ساختن آن منع کرد، نمی‌توان شبکه راه‌آهن را، در کشوری وسیع بدون ایجاد همه فرایندهای لازم صنعتی برای جبران نیازهای جاری و فوری حرکت راه‌آهن حفاظت کرد. و از همین جا نیاز به ماشین‌آلات برای آن رشته‌هایی از صنایع به‌وجود خواهد آمد، که ارتباط مستقیم و فوری با راه‌آهن ندارد. به‌همین مناسبت حقیقتاً "سیستم راه‌آهن در هند به‌پیش‌قراول صنایع تازه بدل شده است. ۲۰"

کشوری که از لحاظ صنعتی پیشرفت بیشتری کرده است، به کشورهای هائی که تکامل کمتری یافته‌اند تصویر آینده خود را نشان می‌دهد<sup>۱۲</sup>. درباره نتایج صدور سرمایه در نظریه‌هایی که در سال‌های دهه ۱۹۱۰ مطرح شده چنین گفته می‌شود: صدور سرمایه، تکامل سرمایه‌داری را در کشورهای که بدان صادر می‌شود، سرعت بخشیده و تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. اگرچه صدور سرمایه ممکن است تا حد معینی تکامل را در کشورهای که از آن خارج می‌شود متوقف سازد، ولی در عوض مناسبات سرمایه‌داری را در سراسر جهان گسترش داده و عمیق‌تر خواهد ساخت. نقل‌قول‌های فوق به‌خوبی نشان می‌دهد سرمایه‌های خارجی نقش فعال و دگرگون‌سازی در تغییر روابط ایستا و کهنه در جوامع عقب‌مانده داشته، و با تکان‌های شدیدی که به‌ساخت اجتماعی این کشورها می‌دهند وارد می‌کند، ثبات و آرامش و همه‌مظاهر آن را از جمله وابستگی همیشگی را در این جوامع از میان برده، و راه را برای تحولات بزرگ حتی در شرایط سلطه روابط سرمایه‌داری امپریالیستی فراهم می‌سازد.

ثالثاً " هواداران نظام " سرمایه‌داری وابسته " تضاد اصلی جامعه را در یک " اقتصاد وابسته " تضاد بین پویش خود به‌خودی سرمایه و خصلت وابستگی آن می‌دانند، و استدلال می‌کنند چنین شرایطی پیدایش " دیکتاتوری فردی " را برای " خفه " ساختن این تضاد ضروری می‌سازد. سرمایه‌داری وابسته یکی از اشکال نمایش رابطه کار با سرمایه در جوامع در حال توسعه است. تضاد اصلی در کشورهای پیشرفته جهان سوم تضاد بین کار و سرمایه - سرمایه داخلی و خارجی - است. در کنار این تضاد اصلی، تضاد بین سرمایه داخلی (که به‌نظر هواداران نظریه وابسته زائده سرمایه‌داری خارجی است) و سرمایه خارجی وجود دارد. تضاد اخیر از طرف هواداران این نظریه به تضاد بین پویش خود به‌خودی و وابستگی تعبیر می‌شود.

هواداران نظریه " اقتصاد وابسته " پیدایش سرمایه‌داری وابسته

را از مشخصات دوران امپریالیسم یعنی سرمایه‌داری در حال "انحطاط" می‌دانند.

تقسیم‌بندی سرمایه‌ها، به سرمایه‌های "پویشی"، "ایستا"، "منحط" و طبق معیارهای هواداران نظریه "اقتصاد وابسته" ذهنی و من‌درآوردی است. سرمایه‌های صنعتی بطور کلی در همه جا بخش خودافزا و پویای سرمایه را تشکیل می‌دهد.<sup>۲۲</sup> اگر در کشورهای جهان سوم سرمایه‌داری ملی به اندازه کشورهای پیشرفته بارور نیست باید صرف‌نظر از سلطه امپریالیسم علت آنرا نیز در عوامل سنتی و محافظه‌کارانه‌ای که در راه گسترش و شکوفائی سرمایه در این جوامع وجود دارد جستجو کرد.

سرمایه‌داری باصطلاح "منحط امپریالیستی" در اشاعه روابط سرمایه‌داری در جهان نقشی به‌مراتب انقلابی‌تر از سرمایه‌داری "کلاسیک" داشته است. در دوران سلطه سرمایه‌داری "منحط امپریالیستی" دهها کشور آفریقائی و آسیائی با استقلال رسیدند، و جنبش ملی کردن منابع و صنایع در این کشورها اهمیت‌بزرگی کسب کرد؛ سرمایه‌داری قرن بیستم پیش از سرمایه‌داری قرن‌های گذشته با ایجاد کانون‌های تازه انباشت سرمایه‌داری در جهان کمک کرده است.

پس از جنگ جهانی دوم پایه‌های دموکراسی در اروپا محکم‌تر شده است، و دموکراسی پارلمانی با سازمان‌های گوناگونی که بدور آن حلقه زده، گسترش یافته و تقویت گردیده است. در این چهارچوب، اقتصاد سازمان‌یافته‌تری بر پایه فزونی نقش دولت در اقتصاد و امور اجتماعی به وجود آمده است. گرایش‌ها و آرمان‌های طبقات پائین جامعه در برنامه‌های دولت به‌ناچار منعکس شده است. سرمایه‌داری کنونی مجبور شده است جامعه را نه از راه اعمال زور بلکه با تأمین رضایت آن اداره کند. این نوع سرمایه‌داری را گرچه می‌توان در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در مقایسه با سرمایه‌داری قرن نوزدهم "منحط" نامید. و عوامل انحطاط آن در نیمه اول این قرن در سرمایه‌داری به

اوج خود رسید، ولی این نظام اجتماعی نشان داد که هنوز قدرت کافی برای تجدید بنا و آرایش خود در برابر دشواری‌ها و بحران‌ها دارد.

رابعا "نظریه" سرمایه‌داری وابسته" با وجود ظاهر آراسته‌ای که دارد، مدافع منافع بورژوازی انحصاری محافظه‌کار بومی است. طبق این نظریه اگر تولید مثلا" در شهر سائوپولو در برزیل به درستی اداره نمی‌شود، و یا در بهره‌برداری از معادن شیلی اشکالی رخ داده است، گناه به‌گردن تکنیک "خارجی" و سرمایه‌دار "خارجی" است. در واقع سرمایه‌دار خارجی سپر بلایی برای توجیه سیاست غیرعقلانی و ناسالم حکام بومی است.

اگر جامعه سرمایه‌داری به‌منزله یک کل مورد بررسی قرار گیرد، در آن صورت نتیجه نهائی فرایند تولید اجتماعی همواره به‌مثابه خود جامعه ظاهر خواهد شد، یعنی هستی\* بشری در رابطه اجتماعی آن، چیزهائی که دارای اشکال ثابتی هستند، مانند محصول، صرفا" به‌منزله لحظه‌ای که\*\* در حال نابودی یعنی حرکت است ظاهر می‌شوند. خود فرایند تولید مستقیم نیز به‌مثابه یک لحظه ظاهر می‌شود. هم‌چنین شرایط و عینی شدن\*\*\* فرایند نیز لحظاتی را تشکیل می‌دهد، که موضوع\*\*\*\* آنها را افراد تشکیل می‌دهند، اما افرادی که در روابط متقابل قرار دارند و پیوسته تولید و تجدید تولید می‌کنند. در جریان تجدید تولید، خود را تغییر داده تازه کرده، و با خلق ثروت خود را نیز تغییر می‌دهند. از آنچه گفته شد چنین مستفاد می‌شود که سرمایه یک رابطه ساده نیست، بلکه یک فرایند است که فقط در لحظات و اشکال متنوع

\* Being

\*\* Moment

\*\*\* Objectification

\*\*\*\* Subject

خود سرمایه است. مثلاً " پول، که سرمایه حرکت خود را با آن شروع می‌کند، تا قبل از سرمایه شدن یک چیز ملموس است و پس از تبدیل به سرمایه تصلب\* خود را از دست می‌دهد و به‌فرایند تبدیل می‌شود. سرمایه‌داری را زمانی می‌توان به‌درستی شناخت که آنرا در حال حرکت در نظر بگیریم، نه چون افراد معمولی فقط ظواهر را مورد مطالعه قرار دهیم، همان‌طور که بسیاری از اقتصاددانها به‌جای مطالعه در روابط تولید سرمایه‌داری مکانیزم بازار را که عمومی‌ترین و آشکارترین مجموعه روابط جامعه سرمایه‌داری است مورد بررسی قرار می‌دهند. بجائی که در آن تمایز بین خریدار و فروشنده در زیر وحدت آنان پنهان می‌گردد. به طوری که حتی نمی‌توان اثری از تمایز چه رسد به تضاد بین آنها پیدا کرد. هم‌چنین زمانی که رابطه بین سرمایه‌های بزرگ با سرمایه‌های کوچک، ملت‌های بزرگ با ملت‌های کوچک، به‌طور متافیزیکی بدون توجه به تضادهائی که پیوسته و به‌صورت‌های مختلف در حال پیدایش و زوال است، مورد بررسی واقع می‌شود، تنها ظواهر روابط یعنی آنچه که خود را آشکارا بروز می‌دهد مورد نظر قرار می‌گیرد. و در نتیجه سیمای واقعی جهان و گرایش‌های آن از نظر پنهان می‌ماند.

---

\* Rigidity



ساده‌تر برداشت بورژوازی از ملت به منافع اقتصادی آن مربوط می‌شود. به همین مناسبت آنجا که منافع اقتصادی اقتضا می‌کند، به جستجو در زوایای تاریخ پرداخته، "برتری" نژاد خود را بر سایر ملت‌ها به اثبات می‌رساند. حقوق ملل کوچک را نادیده گرفته، از بیان و تکامل فرهنگ‌های ملی دیگر جلوگیری کرده، و هر نوع تقاضائی را که به خود-مختاری ملی منجر شود با بیرحمی سرکوب می‌کند. و زمانی که سلطه سیاسی‌اش به خطر می‌افتد به آسانی همه "افتخارات ملی" را قربانی کرده و در جلوی پای قدرت بزرگتر می‌اندازد.

دو گرایش متضاد به‌تمرکز و تجزیه وحدت ملیت‌های مختلف تشکیل جامعه واحد، و مبارزه ملل کوچک برای خودمختاری باستانی است از تضادهای این نظام اجتماعی، از سوئی گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری به پیدایش ملت‌هایی امکان می‌دهد، که تاکنون نقش برجسته‌ای در تاریخ نداشته‌اند. از سوی دیگر، گسترش تولید بزرگ ارتباط تجاری و فرهنگی مرزهای ملی را سست کرده، و ملت‌های جهان را بهم نزدیکتر می‌سازد. طبقات حاکم با وحدت بازارهای ملی میدان وسیع‌تری برای فعالیت اقتصادی پیدا می‌کنند، و طبقات محکوم قدرت جهانی خود را بازمی‌یابند.

گرایش به‌تمرکز و تجزیه حتی در مراحل عالی تکامل سرمایه‌داری به‌وضوح دیده می‌شود. این دو جنبه مختلف را می‌توان از روی نمونه اروپای-غربی که تکامل یافته‌ترین مناطق سرمایه‌داری جهان است، بروشنی مشاهده کرد. به‌طوری که می‌دانیم یکی از لوایحی که در مجلس عوام انگلستان تحت بررسی است، تشکیل مجالس قانونگزاری در اسکاتلند و ویلز است. و همه احزاب حاکم انگلیس با دادن نوعی خودمختاری محلی به مناطق مذکور توافق دارند. در عین حال دو سال پیش دولت انگلستان به‌بازار مشترک اروپا پیوست، و با تشکیل جامعه سیاسی اروپا، و ایجاد مجلس-

قانونگزاری واحد، رفته رفته جذب جامعه بزرگتری می‌شود. در اسپانیا نیز تحولاتی مشابه انگلستان در شرف تکوین است، از طرفی دولت تازه آن کشور به ایالات باسک و کاتالونی خودمختاری محلی داده است، و از طرف دیگر خود را برای الحاق به جامعه کشور-های بازار مشترک و بالاخره جامعه سیاسی اروپا آماده می‌کند.

مسئله ملی ابتدا در قاره اروپا یعنی میهن سرمایه‌داری به‌عنوان یک مسئله بزرگ سیاسی قدم به‌زندگی گذاشت، و با صدور مناسبات سرمایه‌داری به سایر قاره‌ها به یک مسئله جهانی و باهرمی نیرومند برای به‌حرکت در آوردن مردم جهان تبدیل شد.

ملت‌های نیرومند اروپائی زیر پرچم ملی، مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را سرکوب کرده، و به‌این ترتیب به‌آنها نیز برای درهم شکستن سلطه ملی اروپا با ایجاد شرایط وحدت ملی، راه نشان دادند. امپریالیسم معرف دورانی است که در آن ظلم و ستم مستعمراتی و پایمال کردن حقوق ملل دیگر به‌نقطه اوج می‌رسد، اما امپریالیسم خود موجب جنبش ملی ضد امپریالیستی در مستعمرات و در نتیجه نفی سلطه سیاسی خود می‌گردد.

جنبش ضد امپریالیستی ما موریت تاریخی امپریالیسم را که عبارت از پخش مناسبات سرمایه‌داری در جهان بود دنبال کرده، و با برقراری نظامات سرمایه‌داری در مستعمرات و نیمه مستعمرات به‌تحکیم روابط سرمایه‌داری می‌پردازد. بنابراین امپریالیسم اولین مرحله، و جنبش ضد امپریالیستی دومین مرحله پخش و تثبیت نظام سرمایه‌داری در جهان است.

امپریالیست‌ها در ابتدا سعی داشتند که برای اداره مستعمرات

از مردم بومی استفاده نکنند، و به همین مناسبت از رشد اقتصادی آنها، و صنعتی شدن مستعمرات جلوگیری می‌کردند. مثلاً "هندوستان که بزرگترین مستعمره انگلیس بود، در آغاز به صورت کشتزاری برای تولید مواد خام جهت تأمین نیازمندی‌های صنعتی انگلستان درآمدی بود. رشد سریع صنعتی و بازرگانی در قرن هیجدهم تغییرات بزرگی در درون طبقه حاکمه انگلستان به وجود آورد، و در نتیجه وزنه بورژوازی صنعتی در برابر بورژوازی تجاری که کمپانی هند شرقی بیان‌کننده منافع آن بود، سنگین‌تر شد. هند از این پس از صورت یک کشور پرداخت‌کننده باج و خراج، به بازاری برای تأمین مواد خام و عرضه محصولات صنعتی بدل گشت. اما سرمایه‌داری انگلیس سعی داشت برای بهره‌برداری از منابع هند، حداقل ماشین‌آلات را صادر نموده، و به‌طور عمده از نیروی کار ارزان کارگران هندی استفاده کند. کلیه روابط تجارت خارجی هند به وسیله کارکنان انگلیسی انجام می‌شد، و هند از داشتن پول مستقل محروم بود. ولی با اینهمه رشد بازار داخلی هند و توسعه تجارت خارجی انگلستان را مجبور کرد، که برای اداره صنایع و امور دولتی و عمومی از مردم بومی استفاده کند. و همین مسئله موجب تربیت کادر وسیع و نیرومندی از مردم هند گردید. بدین ترتیب هسته بورژوازی بوروکراتیک هند و نمایندگان جنبش ناسیونالیستی هند به وجود آمد.

با پیدایش بورژوازی ملی و به‌ویژه بورژوازی صنعتی ملی ایدم-ثولوژی تازه ضد استعماری به‌عنوان سلاح نیرومندی مردم هند را علیه استعمار انگلستان متحد کرد.

پس از جنگ جهانی اول و انقلاب روسیه اوضاع و احوال تازه‌ای در جهان پدیدار گردید. علاوه بر دو شکل عمده روابط تولیدی حاکم بر جهان، یعنی روابط تولیدی سرمایه‌داری و فئودالی، رابطه تولیدی جدیدی نیز شکل گرفت. روابط تولیدی فئودالی و روابط قبیله‌ای، با ورود

کالا از غرب عمرش بسر آمده و در حال تجزیه زوال قرار داشت. و بنابراین نمی‌توانست آینده‌های داشته باشد، و باید دیر یا زود جای خود را به یکی از روابط تولیدی فوق‌الذکر می‌داد. مسئله ملی نمی‌توانست از چنین روندی برکنار بماند. از همین رو این مسئله بس از جنگ از نظر عمق و وسعت ابعاد تازه‌ای پیدا کرد. و صدها میلیون نفر از مردم مستعمرات و نیمه‌مستعمرات با داشتن تکیه‌گاه فکری و مادی، بگردونه این مبارزات کشانده شدند. و همانطور که قبلاً اشاره شد مسئله ملی از صورت یک مسئله خاص اروپائی به یک مسئله عام و جهانی، یعنی آزادی ملل ستم‌دیده عالم از قید اسارت امپریالیستی بدل شد.

تفاوت عمده مبارزه ملی مردم مستعمرات با امپریالیسم تنها از لحاظ تعداد مردم شرکت‌کننده در آن نبود، بلکه این مبارزه به‌خاطر خصوصیت ضد امپریالیستی مآلاً می‌توانست ابعاد ضد سرمایه‌داری نیز به‌خود گیرد. اگر در اروپا تشکیل و قوام ملت‌ها در جریان مبارزه طبقه سرمایه‌دار علیه فئودالیسم صورت گرفت، در شرق این مبارزه در روند ضد سرمایه امپریالیستی رشد و قوام پیدا کرد. بنابراین با توجه به جنبه‌های ستمگرانه نظام امپریالیستی، و با توجه به نتایج حاصله از جنگ اول جهانی، مبارزه عناصر فئودال علیه سلطه امپریالیستی می‌توانست مترقی تلقی گردد، و به تحولات دگرگون‌ساز جهانی یاری رساند.

جنبش ضد استعماری که در بیشتر سرزمین‌های مستعمراتی و نیمه مستعمراتی دارای خصلت دموکراتیک نیز بود، نه تنها مورد پشتیبانی محافل اجتماعی رادیکال غرب واقع شد، بلکه از همدردی بعضی از محافل سرمایه‌داری غرب نیز برخوردار بود. آنها ستم مستعمراتی و حکومت‌های استبدادی را محکوم ساخته و از اعطای آزادی‌های دموکراتیک در کشورهای مستعمره پشتیبانی می‌کردند.<sup>۱</sup>

## فصل هفتم

### ارزیابی مسئله ملی در رابطه با شرایط نوین در کشورهای در حال توسعه

ملت یک شکل اجتماعی در دوران سرمایه‌داری است، که دارای مشخصات ویژه‌ای مانند: اقتصاد زبان، مذهب (سنن) و فرهنگ مشترک می‌باشد. این مشخصات طی یک فرایند طولانی تاریخی به وجود آمده، و قوام پیدا کرده است. گرچه عناصر تشکیل‌دهنده ملت مدت‌ها قبل از پیدایش نظام سرمایه‌داری طی قرن‌های متمادی به وجود آمده است، ولی ملت به‌عنوان یک مقوله عینی تاریخی پس از گسترش و تحکیم روابط سرمایه‌داری پدیدار گردیده، و رشد و تکامل پیدا کرده است.

مسئله ملی، مانند هر مسئله اجتماعی دیگر از همان آغاز، تکوین خود، به تناسب صف‌بندی نیروهای اجتماعی، به‌عاملی برای ترقی و پیشرفت، بازشناسی هویت و شخصیت ساکنین یک سرزمین، وحدت‌توده‌های مردم، زیستن، بیان آرزوها و غم‌های مشترک، و هم‌چنین به‌وسایلهای برای اختناق و سرکوبی، ایجاد دودستگی و تفرقه، نفی آرمان‌های دیگران تبدیل شده است.

بورژوازی هر کشور، از ملت به‌عنوان وسیله‌ای برای تحکیم و توسعه بازار داخلی، و نفوذ در بازارهای خارجی کمک می‌گیرد. به‌عبارت

### ایده‌نولوژی استعمار نو

ایده‌نولوژی ضد استعماری به‌طور عمده ایده‌نولوژی بورژوازی نو خاسته برای کسب استقلال ملی و حفظ آن به‌شمار می‌رود. این ایده‌نولوژی تحت تأثیر طبقات مختلف اجتماعی، و سوابق و سنت‌های تاریخی، در مناطق مختلف جهان به‌صورت‌های مختلف ظاهر شده است. از طرفی ایده‌نولوژی ضد استعماری دارای رنگ فن‌سالاری و دیوان‌سالاری است، و تحت تأثیر نظریات کادرهائی است که به‌طور عمده در مکتب امپریالیسم تربیت یافته‌اند. همچنین این ایده‌نولوژی حاوی فرهنگ سنتی و محافظه‌کارانه قشرها و طبقات کهنه اجتماعی است، که دشمنی آنها با غرب به‌طور عمده ضدیت با دست‌آوردهای مترقی فرهنگی و علمی آنها است. از طرف دیگر ایده‌نولوژی ضد استعماری معرف منافع قشرهائی از بورژوازی است که بر سرمایه‌مولد داخلی تکیه دارند، و اقتصاد امپریالیستی را مانع تکامل و رشد خود می‌بینند. اینان خود را مدافع فرهنگ و سنت‌های افتخارآمیز گذشته دانسته و تحت تأثیر طبقات متوسط جامعه هستند. به‌جز طبقات نامبرده قشرهائی دیگری هستند که از ایده‌نولوژی ضد استعماری برای آزادی کامل از زیر سلطه امپریالیسم استفاده می‌کنند. اثر آنها بر جنبش ملی عمیق و سازنده است و به‌این جنبش ابعاد تازه‌ای می‌دهد.

البته نباید فراموش کرد که بارواج بینش علمی در کشورهای عقب‌مانده بعضی از رهبران ملی این کشورها زیر نقاب این بینش، که مسلماً با ملت‌گرایی بورژوازی بیگانه‌است، بدفاع از منافع "ملی" خود و تجاوز بحقوق کشورهای همسایه بر خاسته‌اند. برخورد‌های خونین نظامهائی مانند اتیوپی و سومالی که هر دو خود را هوادار بینش علمی می‌دانند نمایشگر ملت‌گرایی پس‌گرا و خشن است.